



جامعه‌ی عرفانی، جامعه‌ی آرمانی

ناملی در مراحل تحقق جامعه‌ی عرفانی

محمد خدایا ریختنی

علت می تواند در شناخت معلول از جهت سنخیتش با علت، نهفته گردد که: «من عرف نفسه فقد عرف ربه». (بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۲)

شناخت انسان و آنچه با او در ارتباط است دو موضع دارد: یکی شناخت محکّمات انسانی است و دیگری متشابهات آن. شناخت متشابهات وجود انسان جز با بهره‌مندی از محکّمات وجودی میسر نیست. (ر.ک. تفسیر انسان به انسان، جوادی آملی) انسان اجسوف (کافی، ج ۶، ص ۲۸۲) که با الله مملو است، برای شناخت متشابه خود نیازمند روش و سیاقی برای شناخت بر اساس محکّمات است. این روش همان حقیقت و نفس الامر دین است؛ همان روش شناخت انسان به انسان بر پایه‌ی معرفت الله است. جامعه‌ی آرمانی که انسان در آن به بالاترین مرتبه‌ی خود خواهد رسید، جامعه‌ای است که می تواند این شناخت را در انسان حاصل نماید. به همین خاطر جامعه‌ی آرمانی در سایه‌ی ایصال به جامعه‌ی دینی تعریف می گردد و دین در نزد خداوند، اسلام (آل عمران/ ۱۹) و تسلیم شدن در برابر امر و تقدیر و تفویض امر بر ذات بی بدیلش است.

۴ تشکیک تاریخی ظهور اسلام

ظهور حقایق، گاه به صورت ظهور دفعی است و گاه به صورت تدریجی. این ظهور در مورد حقیقت اسلام ظهور تدریجی است و این تدریج به صورت تجلی بوده و نه تجافی. تدریج در ظهور اسلام، همان انکشاف حقایق دینی می باشد که از امت واحده‌ی (انبیاء/ ۹۲) اول که امتی توحیدی عددی است تا امت واحده‌ی ثانی که امت توحیدی صمدی است موجود بوده و در طول اعصار و تطور اندیشه‌ی انسانی، انکشاف گردیده است. به عبارتی دیگر حقیقت اسلام با نزول انبیا و اولیا بر اساس قاعده‌ی قابلیت قابل و فاعلیت فاعل به عرصه‌ی ظهور رسیده است و نقش اولیا و انبیا نه فقط تفسیری بلکه انکشافی می باشد. این انکشاف سبب می گردد تا مردم آخرالزمان به تعبیر روایات متعدد در ادراک برخی از معارف، کمال بیشتری را دارا شوند. از آن جمله شناخت و معرفت به سوره‌ی مبارکه‌ی توحید است که ادراک این سوره خود مفسر، ادراک توحید صمدی خواهد بود. هر چه به توحید صمدی نایل شویم، به مرتبه‌ای بالاتر از اسلام دست یافته‌ایم و این همان تشکیک تاریخی حقیقت اسلام است.

۴ وحدت تشکیکی ساحت‌های اسلام

اسلام را دارای سه ساحت دانسته‌اند: شریعت، طریقت و حقیقت. اما رسیدن به حقیقت چیزی جز تحقق شریعت و طریقت در اسنان نخواهد بود و شریعت، ظاهر است و طریقت و حقیقت، باطن. اسلام در تشکیک تاریخی خود از شریعت، به شریعت در طریقت و طریقت در شریعت نیل می کند که این تجلی آیه‌ی شریفه‌ی «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (الحدید/ ۳) می باشد. در این تعالی تشکیکی که غایت مطلوب آن اعم از همه‌ی انجام‌هاست، وحدت حاکم است. این حقیقت واحده همان عرفان حقیقی نهفته در اسلام است.

اشاره

عرفان دنیای خلوت و گریز از کثرات است. از اتهاماتی که به عرفا وارد می کنند دوری از اجتماع است. آیا عرفان می تواند جامعه‌ای را بر اساس مبانی خود به وجود آورد؟ آیا عرفان اجتماعی معنی دارد؟ و بلکه می توان به جامعه‌ی عرفانی معتقد بود؟ این پرسش همواره به عنوان یک ابهام و حتی یک اتهام به عرفان وارد است. بعد از ظهور امام خمینی (ره) به عنوان کسی که هم فقیه بود و هم عرفان نظری می نوشت، بسیاری برهان خود را بر حضور عرفان در جامعه یافتند. چنانچه تا می شنیدند که اهل عرفان منزوی هستند، به عنوان مثال نقض امام خمینی (ره) را مثال می آوردند. اما پرسشی که باقی است، چگونگی حضور عرفان در جامعه است. چگونه می شود هم دعوت به خلوت کرد و هم دعوت به جلوت؟ چگونه می توان هم اهل کشف و شهود (تجربه‌های شخصی) بود و هم به سیاست و تدبیر پرداخت؟ چگونه می توان رند عالم سوز بود و کار ملک را به سامان کرد؟ برای رسیدن به جامعه‌ای عرفانی، باید قائل به سیر بود. یعنی از همان آغاز، عرفان در جامعه نیست، بلکه باطنی امراتی است که عرفان جامعه را تسخیر می کند. اساساً مسئله‌ی سیر و سفر در عرفان مسئله‌ای محوری است. نوشته‌ی ذیل از مراحل تحقق جامعه‌ی عرفانی می گوید.

دو نگاه

آنچه امروز و بشریت کنونی به آن نیازمند است، عرفانی است که شریعت در طریقت و طریقت در شریعت را معنا دهد. طریقت و حقیقت جز از راه شریعت حاصل نخواهند شد، زیرا ظاهر راه باطن است

«دیگر شما را خسته نمی کنم و از کتب عرفا و بخصوص محی الدین نام نمی برم؛ که اگر خواستید از مباحث این بزرگ‌مرد مطلع گردید، تنی چند از خبرگان تیزهوش خود را که در این گونه مسائل قویا دست دارند، راهی قم گردانید، تا پس از چند سالی با توکل به خدا از عمق لطیف باریک‌تر از موی منازل معرفت آگاه گردند، که بدون این سفر آگاهی از آن امکان ندارد.» (نامه‌ی عرفانی امام خمینی (ره) به گورباچف) جامعه‌ی آرمانی به عنوان هدف مطلوب زندگی بشر همواره مورد توجه نسل‌ها، به ویژه اندیشمندان آنان بوده است. هر تفکری با ترسیم جامعه‌ی آرمانی خود تلاش نموده است تا به صورتی هدفمند، ساختار نیل به این مهم را فراهم نموده و تحقق آن را بسترسازی نماید.

یقیناً آرمان‌های این جامعه می بایست مبتنی بر شناختی صحیح از انسان و نیازهای او تعریف شود تا به مرتبه‌ای از جامعیت و مانعیت نائل گردد. انسان، نیازها و روابط او به عنوان جزئی از کل هستی محسوب می گردد. این اجزا به علت کثرشان غیر قابل احصا خواهند بود. لذا تنها راه شناخت معلول (هستی) در گرو شناخت علت است. این شناخت

رابطه‌ی کل و جزء است. لذا اندیشه و باور هر مکتب جزء لاینفک آن خواهد بود.

البته نباید بر این اساس گرفتار علم‌زدگی نیز شد. اگرچه امروز به خاطر ترجمه‌ای ناصواب از واژه‌ی «ایدئولوژی» و ترجمان آن به جهان‌بینی، سعی شده است برای اسلام نیز ایدئولوژی با پسوند اسلامی مطرح شود، اما به حقیقت نه این واژه تطهیر گردیده و نه جامعه‌ی تابع آن. چرا که فرآیند تغییر اندیشه، فرآیندی مبتنی بر پیشینه‌هایی ملکه‌شده در جامعه است. اسلام بر اساس جامعیتش که شمول همه‌ی مراتب معنویت را داراست، این امکان را خواهد داشت تا در دنیای امروز که جامعه‌ی بشری با پشت سرگذشتن دوره‌ی مدرنیسم و به اعتقاد برخی پست‌مدرنیسم پذیرای معنویت گردیده است، بتواند گفتمانی بی‌بدیل از معنویت همراه با شریعت ارائه نماید. گفتمانی که شاید به دلیل عدم انکشاف کامل آن از اسلام، هنوز به باوری جهان‌شمول تبدیل نگردیده است. امروز مثلث نامیمون روشنفکری به اصطلاح دینی - که به تعبیر یکی از آن‌ها امری پارادوکسیکال است - (تأملاتی چند در باب امکان و ضرورت اسلامی شدن دانشگاه / ص ۶۴)، عرفان‌ها و معنویت‌های کاذب و همچنین اسلام‌های آمریکایی چون جریان سلفی‌گری با هدف حذف اندیشه‌ی معنوی و عرفانی تشکیل و حمایت می‌شوند.

استفاده از ظرفیت لامتناهی معنویت اسلامی نیازمند ترویج باورهای عرفانی می‌باشد که لازم است از کنج حجره‌های عابدانه و عالمانه خارج شده و به بستر جامعه بازگشت نماید و عرفان به اصطلاح نظری می‌بایست گستره‌ی خود را از نوع نگاه موحدانه و توحیدی تا ترسیم عارفانه‌ی کوچک‌ترین پرسش‌های فقهی و تقلیدی بیفزاید و چنان کند که مخاطب اسلام‌پذیر به جای عبادت از «حب جنت» به عبادت از «حب خالق جنت» بپردازد؛ که آن عبادت تجار است و این عبارت احرار (نهج البلاغه، حکمت ۲۳۷).

این اندیشه‌ی عرفانی از دو جهت تاثیر گذار است؛ اول آنکه بخشی از تعالی، وابسته به علم می‌باشد و علم خود مناط سعادت بشری است و به تعبیر امام خمینی (ره) اقل مرتبه‌ی سعادت انسان، مطالعه‌ی یک دوره مفاهیم معرفتی حکمت متعالیه و عرفان اسلامی است. (ر.ک. تقریرات فلسفه، ج ۳، ص ۴۷۲) از سوی دیگر تشخیص حقیقت از مجاز در مسیر عرفان و تعالی در سایه‌ی عمل، نیازمند وجود فانوسی است که بتواند راه را از بیغوله گمراهی نشان دهد. همان فرقانی که پدر عرفان نظری اسلامی، آن‌ها را از سخت‌ترین مراحل سلوکی تا قرب الهی می‌داند (فتوحات مکیه، ابن عربی، ج ۴، ص ۲۸۱)

مرحله‌ی دوم: تربیت انسان ملکوتی

انسان به عنوان موجودی است که دارای دو بعد ملکوی و ملکوتی است؛ از جهت ملکوتی‌اش خلیفه‌الله است و از جهت ملکوی آدم‌زاده. خلقت او برای عبادت و عرفان است و هر چه به علت غایی خود قربت یابد، در مسیر سعادت نهایی که متألّهین و حکما آن را در رسیدن به عقل فعال می‌دانند موفق‌تر است. به عبارت دیگر معرفت، اصلی‌ترین عامل کمال‌یابی و سعادت می‌باشد. اما این علم بدون عمل چون پرندای بی

آن‌چه امروز و بشریت کنونی به آن نیازمند است، عرفانی است که شریعت در طریقت و طریقت در شریعت را معنا دهد. طریقت و حقیقت جز از راه شریعت حاصل نخواهند شد، زیرا ظاهر راه باطن است. (تعلیق‌های حضرت امام بر شرح فصوص قیصری، ص ۲۰۱) «عرفان علم انسان‌ساز است که در حقیقت، عروج نفس به معرفت حق تعالی و اعتلای آن به تخلق ربوبی و تادب به آداب الهی است. جامعه‌ی بی‌عرفان کالبدی بی‌جان است. عرفان اصیل اسلامی را منطق وحی که همانا قرآن مجید و روایات صادره از وسایط فیض الهی که اهل بیت عصمت و طهارت‌اند، حائز است.» (هزار و یک کلمه، ج ۲، کلمه ۲۸۳) جامعه در مسیر تعالی خود نیازمند تحولی است که بر مبنای عرفان اسلامی به معنای عام صورت پذیرد. تحولی که امام خمینی (ره) - به عنوان یک عارف حقیقی که توانست در وجود خود به دو ساحت شریعت و طریقت ورود نماید - دربارهِی آن می‌گوید: «تحول معنوی و تحول عرفانی که به واسطه‌ی قرآن پیدا شده است، فوق همه‌ی مسائل است.» (صحیفه امام، ج ۱۸، صفحه ۲۶۲)

این حقیقت همیشه زنده‌ی تاریخ در تعریف عرفان حقیقی به معنای عام آن و وحدت تشکیکی ساحت‌های اسلام با بیان حکایتی می‌گوید: «سه نفر بودند ... یکی گفت: «انگور می‌خوریم.» دیگری گفت: «عنب می‌خوریم.» و دیگری گفت: «خیر! ما این‌ها را نمی‌خوریم، اوزوم می‌خوریم.» این‌ها اختلاف کردند برای اینکه زبان یکدیگر را نمی‌دانستند. بعد می‌گویند یکی آمد و رفت انگور آورد. همه دیدند که یک چیز است، یک مطلب در زبان‌های مختلف، یک مطلب اما زبان مختلف است در آن، فلاسفه مثلاً یک زبان خاص به خودشان دارند ... زبان عرفا هم خاص خودشان است ... فقها هم اصطلاحات خاص به خودشان دارند.» (تفسیر سوره‌ی حمد، امام خمینی، ص ۱۷۳)

امروز به عرفانی در ساحت اجتماع نیاز است که نه در برابر فقه و فلسفه و کلام بلکه امتداد انکشافی این اندیشه‌های اسلامی است. این عرفان عبارت است از آموزه‌هایی مبتنی بر ارزش‌ها، هنجارها و اندیشه‌های اسلامی که در نتیجه‌ی شهود عارف یافت می‌گردد.

به نظر می‌آید رسیدن به جامعه‌ی عرفانی نیازمند چهار مرحله است که تحقق آنان، امر لازم در رسیدن به جامعه‌ی آرمانی است.

مرحله‌ی نخست: اندیشه‌ی عرفانی

آن‌چه می‌تواند در ترسیم غایت هر جامعه‌ای نقش نخست را ایفا نماید، اندیشه‌ای است که مکتب و باورهای آن جامعه را شکل می‌دهد. اگر امروز جوامع غربی به انحطاط لیبرالی رسیده‌اند، از آن جهت است که در اندیشه‌ی غرب، غروب خورشید معنویت و دین فرا رسیده و خواص جامعه با ترویج و نشر اندیشه‌های سکولار، به ویژه پس از دوران رنسانس، باور عوام را به بردگی جریان لیبرالی درآوردند.

برخی رابطه‌ی میان اندیشه و رسیدن به غایت مطلوب اسلام را رابطه‌ی کلی و جزئی تصور کرده‌اند، بر این گمان که اگر عمل را تعالی بخشند آن‌گاه از نظر و علم بی‌نیازند. رابطه‌ی اندیشه و باورها با غایت و انجام و سعادت انسان

دو نگاه

- استفاده از ظرفیت لامتناهی معنویت اسلامی نیازمند ترویج باورهای عرفانی می‌باشد که لازم است از کنج حجره‌های عابدانه و عالمانه خارج شده و به بستر جامعه بازگشت نماید و عرفان به اصطلاح نظری می‌بایست گستره‌ی خود را از نوع نگاه موحدانه و توحیدی تا ترسیم عارفانه‌ی کوچک‌ترین پرسش‌های فقهی و تقلیدی بیفزاید

اندیشه‌ی عارفانه در آن بنا مشهود خواهد شد؛ همان‌طور که در برخی از آثار پیشین قابل استناد است. وقتی عارفی چون شیخ بهایی دست به خلق اثری می‌زد، آن‌چنان با آموزه‌های عرفانی عجیب بود که گاه انسان را مسخر خویش می‌نمود. خلق عارفانه در ساحت اجتماع چنین نقشی را ایفا می‌نماید. وقتی می‌توان مدعی بود که جامعه‌ای به سوی عرفانی شدن در حرکت است که دارای ساختاری بر مبنای اندیشه‌ی عرفانی به معنای عام کلمه باشد. این ساختار شمولش بر همه‌ی ارکان مدیریتی، اجرایی و ... جامعه باشد.

مرحله‌ی چهارم:

«من اجتماعی» عرفانی

جامعه پس از گذار از مراحل پیشین، به امت واحده توحیدی صمدی خواهد رسید. این جامعه که همان جامعه‌ی موعود همه‌ی ادیان خواهد بود، با فرج عام همراه می‌باشد که در آن ساحت، فرد و اجتماع با تعالی درونی در ذیل هدایت خاتم اولیا و بقیه‌الله اعظم (عج) که خیر (هود / ۸۶) جامعه‌ی بشریت یعنی تحقق جامعه‌ی آرمانی عرفانی است قرار خواهند گرفت.

«من» اجتماع، حقیقتی و رای

«من» افراد آن خواهد بود. نفس‌الامر این حقیقت، بسیط بوده و به تعبیر قرآن، این امت محبوب الهی و همچون بنیانی مرصوص در جهادند. (صف / آیه ۴) این جهاد، جهاد اکبر با نفس من اجتماع است.

در این جامعه‌ی غایی، همه‌ی ادیان الهی و به تبع آن همه‌ی انبیا و اولیا با حقیقت واحده‌ی اسلام به توحید مشغولند. عمل و نظر توحیدی گردیده و فرد چه در خلوت و تنهایی و چه با حضور در اجتماع، با من اجتماعی‌اش با اسلامی عرفانی زندگی می‌نماید. ■

پر و بال است که یارای صعود ندارد. این انسان می‌بایست با تعالی عالمانه در سایه‌ی عرفان به اصطلاح نظری، گام در مسیر خودسازی نهد و آنچه را شنیده، ببیند تا از مرتبه‌ی علم‌الیقین به مرتبه‌ی حق‌الیقین ارتقا یابد.

به تعبیر صدرالحکما «در امور عملی درک کلی، شأن و وظیفه‌ی عقل نظری است، ولی رأی جزئی که آن درک کلی را به مرحله‌ی عمل می‌رساند

کار عقل عملی است.» (ملاصدرا؛

الشواهد الربوبیه؛ تصحیح،

تحقیق و مقدمه سید مصطفی

محقق داماد؛ ص ۲۴۰)

انسان ملکوتی با

اتصاف به اوصاف الهی

به انسان کامل نزدیک

می‌شود. انسان ملکوتی

در این مرحله تنها به

تعالی خود می‌پردازد

و خویش را در ساحت

اجتماع نمی‌بیند. او در

چنان حالتی با خداست

که خود را بریده از خلق و

رسیده به خالق می‌داند. او در

«فرج خاص» است و به مرتبه‌ای

از تشکیک حقیقت اسلام نائل

آمده که آن ۲۷ حرف علم به قدر

نیاز برایش منکشف شده است.

در حالی که دیگر افراد همراه او

در جامعه چنین نیستند. لذا گرچه

تمنای جامعه‌ی عرفانی را در نظر

دارد، اما در عمل هنوز معتقد به آن

نیست. او آماده است تا در اولین بازگشتش از خالق به سوی

خلق، آن‌چه را که در نهاد گسترانیده، در آن‌چه می‌آفریند و

خلق می‌نماید گستره دهد. به تعبیر عارفی، مانند آفتابی، بر

همه‌ی عالم بتابد و مانند زمین، بار نیک و بد را به دوش

بکشد؛ مانند آب مایه‌ی زندگی همه‌ی دل‌ها و مانند آتش بر

همه نورافشانی کند. (ر.ک. مجموعه‌ی آثار شهید مطهری، ج

۲۳، ص ۵۰)

مرحله‌ی سوم: خلق عارفانه

گرچه نشر اندیشه‌های عرفانی و عرفانی نمودن اندیشه‌ها، گامی در مسیر بروز اجتماعی این نگرش از دین است. اما صرف تربیت عارف، سبب ایجاد جامعه‌ی عرفانی نخواهد بود. همان‌طور که اگر در شهری مسلمین زندگی کنند و در هر خلوت خود، به آداب اسلامی مشغول باشند آن شهر اسلامی نخواهد شد. در جامعه‌ی عرفانی نیز به صرف تربیت انسان ملکوتی و عارف اسلامی، نمی‌توان مدعی شد که جامعه، عرفانی است. لازم است این عرفان نهفته در اندیشه و باطن و نفس عارفان، به رفتارهای اجتماعی نیز تسری یابد. در این صورت وقتی معماری بنایی را بر پا می‌سازد، روح



دو نگاه

گرچه نشر اندیشه‌های عرفانی و عرفانی نمودن اندیشه‌ها، گامی در مسیر بروز اجتماعی این نگرش از دین است. اما صرف تربیت عارف، سبب ایجاد جامعه‌ی عرفانی نخواهد بود. همان‌طور که اگر در شهری مسلمین زندگی کنند و در هر خلوت خود، به آداب اسلامی مشغول باشند آن شهر اسلامی نخواهد شد.

پی‌نوشت:

۱ کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی